

کارکردهای زیبایی‌شناختی

حذف حروف جارّه در قرآن کریم*

□ دکتر حمید عباس‌زاده^۱
□ مدرس دانشگاه علوم اسلامی رضوی

چکیده

یکی از کارکردهای حروف جارّه در جمله، کارکرد زیبایی‌شناختی است. ذکر و حذف این حروف، تقدیم و تأخیر آنها و ترجیح یک حرف بر حرفی دیگر در عمق معنا و زیبایی جمله تأثیرگذار است. این مقاله تأثیرهای حذف حروف جارّه را بر معنای آیات قرآنی از منظر بلاغی بررسی می‌کند. نویسنده بر این باور است که حذف حروف جارّه از مصادیق برجسته‌سازی ادبی^۲ و هنجارگریزی نحوی^۳ و مختصه‌های سبکی^۴ قرآن کریم در لایه نحوی^۵ می‌باشد؛ از این رو پس از بازخوانی دیدگاههای دستوردانان زبان عربی درباره

* تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۸/۲۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۳/۴.

1. h.abbaszadeh@rocketmail.com
2. Foregrounding.
3. Grammatical deviation.
4. Style markers.
5. Syntactical level.

حذف حروف جارّه، تحلیلی زیبایی شناختی از برخی نمونه‌های قرآنی آن به دست می‌دهد. ناگفته نماند در بیشتر نمونه‌های بررسی شده، وجوه اعرابی دیگری نیز محتمل است که به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها پرهیز شده است.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، حذف، حرف جرّ، برجسته سازی، هنجارگریزی، زیبایی شناختی.

مقدمه

زبان دو کارکرد دارد: «خبری» و «عاطفی». در کارکرد خبری، مفهوم مورد نظر دور از بازتابها و خواسته‌های فردی و درونی وصف می‌شود و در قالب زبان خبر و گزاره به مخاطب منتقل می‌شود. در این زبان، گفتمان علمی، توصیفی و منطقی چیره است و تأثیرپذیری درونی و عاطفی را به هر شکل و اندازه نفی می‌کند. اما در کارکرد عاطفی، سخن از احساس انسان نسبت به جهان و هدف ابلاغ مؤثر معناست. نظر به این که معنا، رسانه نیست که زبان را تجسم بخشد از این رو باید برای معناپردازی و تأثیرگذاری مطلوب از تمامی امکانات لفظی بهره جست؛ یکی از این امکانات حذف است که در سطح واژگان و جمله جاری می‌شود. حذف در سطح کلان در جمله جاری است و در سطح کوچک‌تر در اجزای جمله، مانند حذف مسند الیه، مسند و متمم^۱ دیده می‌شود. حذف برخی عناصر جمله به اندازه‌ای رایج است که یکی از ویژگیهای مشترک همه شاهکارهای ادبی به شمار می‌رود.

حذف حروف جارّه با توجه به نقش معنایی برجسته‌ای که دارند، «متنی باز»^۲ می‌آفریند و سایه روشنهایی به متن و تصویر می‌دهد که افزون بر «ایجاز» یا «کم کوشی زبانی»^۳ برای مشارکت مخاطب در خوانش آگاهانه متن، و برداشتهای نو و بی سابقه یا کم سابقه، فضا سازی می‌کند. در مقابل این متون، متن بسته^۴ قرار دارد. خواننده در چنین متنی، برای مشارکت آگاهانه و فعال خود، فضایی

۱. مراد همان «فضله» در نحو عربی است؛ به واسطه اهمیت معنایی آن نگارنده، لفظ «تمتم» را مناسب‌تر از «فضله» می‌داند.

۲. Opend Text: متنی که خواننده را فعالانه به میان می‌کشد تا هر تفسیر ممکن را محقق کند.

3. Economy/ Brevity.

۴. Closed text: متنی که تفسیرهای متفاوت را بر نمی‌تابد.

باز نمی‌یابد و متن او را به مخاطبی منفعل بدل می‌سازد. این امر به مصداق آیه شریفه ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فُرْقَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (یوسف/۲) با فلسفه نزول قرآن کریم، تضادی بی‌کران و تعارضی بی‌پایان دارد. از این رو حذف‌های قرآنی، از یک سو مانایی، تازگی و نوآینی قرآن را تضمین می‌کند و از دیگر سو مشارکت‌دهی خواننده در برداشت از متن را تضمین می‌کند. این ویژگی سبک‌شناختی، از زبان قرآن کریم «زبانی گسسته»^۱ پدید آورده که در مکاتب امروزی نقد و مباحث زیبایی‌شناختی، به مثابه یک امتیاز برای آثار ادبی و هنری به شمار می‌رود. از این گذشته، رمزگشایی از متن و کشف لایه‌های پنهان آن، افزون بر زمینه‌سازی برای خوانش فعالانه و آگاهانه متن، حس زیبایی‌جوی خواننده را ارج نهاده، پاسخ می‌دهد.

در قرآن کریم فعلهای متعدی بنفسه و متعدی به حرف جرّ بسیارند. اما فعلهای متعدی به حرف جرّ، گاه بدون حرف جرّ به کار رفته‌اند. دقت در این کاربردها، روشنگر لطایف معنایی و دقایق بلاغی است که تأمل در آن برای خواننده، نگرش‌ساز می‌شود. در این نوشتار با بررسی برخی نمونه‌های این حذف، می‌کوشیم بر خلاف دیدگاه‌های ارباب لغت و نحو که علت این حذفها را به سماع محدود نموده و تنها از زاویه صحت و سقم جمله، آن را بررسی کرده‌اند، بُعد معنایی و بلاغی حذف این حروف را بررسی کنیم. در واقع اختلافهای نحوی بر سر صحت و سقم مقوله «منصوب به نزع خافض» چندان شدید بوده که بررسی بایسته این پدیده زبانی را از منظر بلاغی در محاق قرار داده است؛ اما از نظر نویسندگان این دعواها از ارزشها و دلالت‌های بلاغی حذف حروف جارّه نمی‌کاهد؛ زیرا نتیجه بحثها و مناقشه‌های نحویان هر چه که باشد، در مقوله نزع خافض یا حذف حرف جارّه، ما با یک واقعیت زبانی روبه‌رو هستیم که کارکردها و دلالت‌های بلاغی خاص خود را دارد.

۱. حذف حروف جارّه از دیدگاه نحوی

نحویان از آغاز پژوهشهای دستوری، مقوله حذف حرف جرّ را ذیل بابهای

۱. Loose language: زبانی که حروف ربط و حروف اضافه را با اهداف بلاغی حذف می‌کند (سبزیان م و کزازی، ۱۳۸۸: ۳۰۷).

گوناگونی از جمله «حذف الجارّ»، «التعدی واللزوم» و «المفعول فيه» آورده‌اند. سیبویه (متوفای ۱۸۰ ق.) در «الکتاب» بدون اختصاص بابی مستقل، آن را تحت عنوان «حذف الجارّ ونصب مجروره» یا «سقوط الجارّ» آورده است (سیبویه، ۱۹۸۸: ۳۷/۱-۳۹ و ۱۵۸-۱۶۰).

ابوالعباس میرد (متوفای ۲۵۸ ق.) برای بیان این مقوله «الحذف والإیصال» را به کار برده و معتقد است با حذف حروف اضافه (حروف جرّ)، اسم پس از آنها باید منصوب شود؛ زیرا اثر فعل به اسم مورد نظر می‌رسد (المبرد، ۱۳۸۵: ۳۲۰/۲). این مقوله را با اصطلاحهایی دیگر باز شناسانده‌اند که به جهت اختصار از ذکر آنها می‌پرهیزیم (ر.ک: الزمخشری، ۲۰۰۳: ۳۷۷ و ۳۸۸؛ ابن یعیش، بی تا: ۵۰/۸؛ ابن مالک، ۱۹۸۲: ۶۳۲/۲-۶۳۵؛ ابن عقیل، ۱۳۶۸: ۳۵/۲-۴۱؛ الدمیاطی الشافعی، ۲۰۰۱: ۲۵۵/۱-۲۵۶). اما معروفترین و مهمترین اصطلاح یعنی «المنصوب علی نزع الخافض» بر اساس شواهد از ابداعات نحویان کوفه است. ابوزکریا یحیی بن زیاد فراء (متوفای ۲۰۷ ق.) ذیل عبارت ﴿...فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا...﴾ (بقره/ ۲۳۰) می‌گوید مراد خداوند «فی أن یتراجعا» بوده و «أن» به دلیل «نزع الصفة» منصوب شده است (الفراء، ۱۹۵۵: ۱۴۸/۱) و مراد از نزع صفت همان نزع خافض است. جمال‌الدین بن هشام انصاری (متوفای ۷۶۱ ق.) ذیل مقوله ظرف، اصطلاح «إسقاط الخافض» را ذکر کرده است (ابن الانباری، ۱۹۸۲: ۳۹۳/۱ به بعد؛ برکات، ۱۹۸۶: ۱۴ به بعد). بر این اساس می‌توان گفت اصطلاح «منصوب به نزع خافض» در آغاز پژوهشهای نحوی به شکل مفهوم اصطلاحی بوده است و سپس به شکل نهایی خود درآمده است.

از نظر نحویان، فعل لازم به کمک حرف جرّ متعدی می‌شود مانند: «جاء الطالب بالکتاب». در صورت حذف حرف جرّ، نصب اسم مجرور جایز است. در این صورت نصب را به سبب حذف حرف جارّه و در اصطلاح «منصوب به نزع خافض» می‌دانند (حسن، ۱۹۶۶: ۱۵۳/۲-۱۵۵). این حذف به دو صورت است:

(۱) مطرّد که در ۱۴ موقعیت دیده می‌شود (ر.ک: حسن، ۱۹۶۶: ۴۹۱/۲-۴۹۵)، از جمله پیش از «أن» و «أن»، مانند: ﴿أَيُّدْرَأُكُمْ إِذَا مِتُّمْ...﴾ (مؤمنون/ ۳۵) که در اصل «بأنکم» است و ﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ...﴾ (ص/ ۴) و اصل آن «من أن» است.

۲) سماعی و غیر مَطَّرَد؛ مانند: «...أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ...» (هود/ ۶۰) که در اصل «كفروا برّبههم» بوده، مانند:

تَمْرُونِ الدِّيَارِ وَلَمْ تَعُوجُوا كَلَامِكُمْ إِذْنِ عَلِيٍّ حَرَامٌ^۱

که اصل آن را «تمرّون بالديار» گفته‌اند. در غیر از چهارده مورد قیاسی حذف، جمهور نحویان حذف حرف جرّ و نصب اسم مجرور را سماعی می‌دانند و آن را به اسمها و فعلهای مذکور در مصادر نحوی محدود دانسته‌اند؛ به گونه‌ای که عبارت «توجّهت مکّة» را درست و «توجّهت الحديقه» را نادرست شمرده‌اند (حسن، ۱۹۶۶: ۱۵۳/۲-۱۵۵ و ۴۹۱-۴۹۵؛ ر.ک: ۱۵۴/۲-۱۵۵، پاورقی ۳). درباره حکم اعرابی مجرور پس از حذف حرف جرّ نیز میان نحویان اختلاف است (ر.ک: همان).

۲. حذف حرف جاره و فرایند برجسته‌سازی

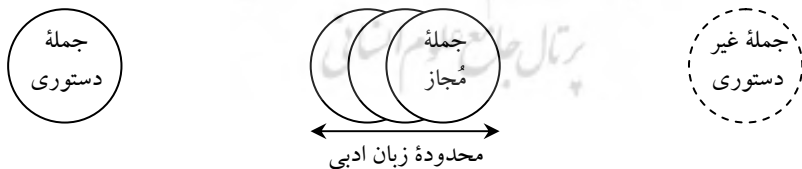
هدف تمامی پژوهشهای ادبی از آغاز، تعیین عناصر زیبایی‌ساز ادبیات و راههای شناخت آنها بوده است. زبان‌شناسان به دو گونه زبان قائلند: «زبان عادی» یا «معیار» و «زبان ادبی». زبان معیار برای برقراری ارتباط از عناصر زبانی به قدر لازم بهره می‌گیرد. اما زبان ادبی که وظیفه‌ای فراتر از ارتباط دارد، در کاربرد عناصر زبانی هنرنمایی می‌کند. بی‌گمان در بیشتر مواقع این تفنن و هنرنمایی با پایبندی به قالبهای معمول و مألوف دستوری سازگار نیست؛ همین امر آفرینشگر ادبی را به تصرف در ترکیب جمله و امی دارد تا بتواند برای رسایی پیام از سازوکاری مناسب بهره جوید، مانند آیه شریفه: «إِيَّاكَ تَعْبُدُوا وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (حمد/ ۵) که مفعول به (إِيَّاكَ) در هر دو جمله برخلاف معیار، پیش از فعل و فاعل آمده است. این تصرفها در ترکیب به «برجسته‌سازی»^۲ معروف است. برجسته‌سازی، گونه‌ای غیر متعارف و توجه‌برانگیز از کاربرد عناصر زبانی است. به سخن دیگر برجسته‌سازی، فاصله گرفتن از هنجار زبان یا زبان هنجار است؛ بدین ترتیب زبان ادبی را باید عدول از زبان معیار دانست. حدود نیمه سده گذشته میلادی

۱. از نزدیکی خانه‌های ما می‌گذرید و راه خود را به سوی ما کج نمی‌کنید؛ در این صورت سخن گفتن با شما بر من ناروا و حرام است.

2. Foregrounding.

«فرمالیست‌های روس»^۱ برای ادبیات و هنر کارکردی نو و متمایز تعریف کردند؛ از نظر آنان کار ادب و هنر، گزارش واقعیت‌های موجود نیست؛ بلکه این دو باید هستها را در قالب بایدها و نبایدها تعریف کنند تا بتوانند مخاطب را به تأمل وادارند و نگرش‌ساز باشند. از نگاه فرمالیست‌ها، زبان ادبی در اثر بهره‌جویی‌های پیوسته، زیبایی، جذابیت و اثرگذاری خود را از دست می‌دهد و آرایه‌های ادبی و صور خیال به ابتذال و فرسودگی کشیده می‌شوند و به اصطلاح، زبان دچار «خودکاری»^۲ می‌شود. رهایی از خودکاری زبان ادبی و زیبایی جذابیت و اثربخشی آن، از رهگذر برجسته‌سازی در دو فرایند نمود می‌یابد: «هنجار‌گزینی»^۳ و «قاعدۀ افزایی»^۴ (صفوی، ۱۳۸۳: ۳۴/۱-۴۳). در فرایند هنجار‌گزینی، گوینده به نوعی، نظم موجود در ساخت و کاربرد جملات زبان را بر هم می‌زند و باعث درنگ و تأمل مخاطب می‌شود، این درنگ و تأمل، آگاهانه بوده و فضایی فراخ برای مشارکت مخاطب باز می‌کند. در اثر ادبی می‌توان هنجار‌گزینی را در هشت گونه دید: واژگانی، آوایی، معنایی، نحوی، نوشتاری، زمانی و سبکی (علوی مقدم، ۱۳۸۱: ۹۴-۱۰۱).

حذف حرف جرّ نیز از مصادیق هنجار‌گزینی نحوی است. در این هنجار‌گزینی، جمله در اثر جابه‌جا کردن عناصر کلام، از قواعد نحوی زبان عادی و هنجار فراتر می‌رود. به سخن دیگر، آفرینش ادبی به لطف تصرف در «محور همنشینی»^۵، خلاقانه، نو و تأمل‌برانگیز می‌نماید. شکل زیر جایگاه هنجار‌گزینی و گونه‌های سه‌گانه جمله را در زبان هنجار (معیار) و فراهنجار (ادبی) نشان می‌دهد:



1. Russian Formalists.
2. Automatization.
3. Deviation from the norms.
4. Extra regularity.

۵. Syntagmatic axis: محور همنشینی، محور افقی زبان است. در این محور هر کلمه با کلمه پیش و پس از خود ارتباط معنایی و دستوری دارد: «جاء أحمد إلى المكتبة أمس».

بر اساس شکل فوق، جمله‌ها در زبان ادبی از هنجارها دور و دورتر می‌شوند. هنجارگریزی نحوی آنگاه مردود است که یا برخاسته از ناآگاهی ادیب به لغت و قواعد آن باشد، یا ناشی از هرزگویی و پریشان‌بافی. این فاصله از هنجار که گویای انعطاف و امکانات دستوری یک زبان است، نباید به پیدایش ساختاری «غیر دستوری»^۱ بینجامد. بر این اساس، هنجارگریزی در حقیقت به معنای تعریف هنجارهای جدید زبانی است. هدف از هنجارگریزی، خود هنجارگریزی نیست؛ بلکه «صرفاً از این رو زبان عادی را در هم می‌ریزد که آن را در سطحی عالی‌تر بازسازد، به این ترتیب که با ساختارشکنی که بر عهدهٔ بلاغت است، فرایند بازسازی صورت می‌گیرد» (فضل، ۱۹۹۲: ۵۸). بنابراین اوج ابداع، زمانی صورت می‌گیرد که در چارچوب نظام زبانی موجود باشد. اصلی‌ترین انگیزهٔ این هنجارگریزیها، ژرفا بخشیدن به معنای سخن به کمک یک ساختار و شکل متمایز است.

فراوانی و تنوع هنجارگریزیهای نحوی قرآن کریم به اندازه‌ای است که جزء مختصه‌های سبک‌ساز قرآن به شمار می‌رود. مراد از سبک در اینجا بهره‌گیری خاص از امکانات نحوی^۲ است که برای بیان معنایی خاص به کار می‌آیند.

معیار نحو با معیار نقد و بلاغت، در داوری نسبت به وجوه جائق (جمله‌های مجاز نحوی) و غیر جائق (جمله‌های غیر دستوری) متفاوت بود؛ نحویان از زاویهٔ صواب و خطا یا ردّ و قبول به جمله‌ها می‌نگریستند، اما ارباب نقد و بلاغت از زاویهٔ بهره‌گیری از امکانات زبان ادبی برای تأثیرگذاری بیشتر در مخاطب. در نظریهٔ عبدالقاهر جرجانی (متوفای ۴۷۱ یا ۴۷۴ ق.) موسوم به «نظریهٔ نظم» این دوگانگی از میان برداشته شد. او در جملهٔ ماندگار خود که به مثابهٔ یک بیانیه یا مانیفست ادبی است، نظم را «در نظر گرفتن و دنبال کردن معانی نحو»^۳ (الجرجانی، ۲۰۰۴: ۳۶۱) برشمرد و بلاغت و نحو را جدایی‌ناپذیر دانست.

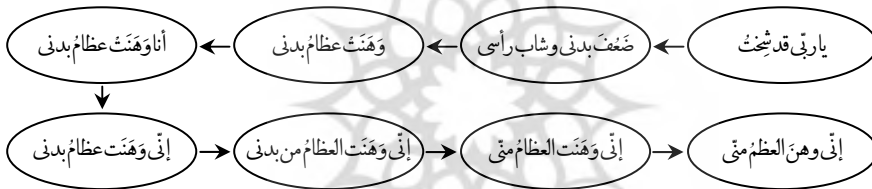
زبان معیار در فرایند پیام‌رسانی و ارتباط از دو عنصر وضوح و مطابقت بهره

1. Ungrammatical.

2. Style as Particular Expolitation of Grammer Possibilities.

۳. «توخی معانی النحو».

می‌گیرد. اما زبان ادبی، علاوه بر اینها از عنصر زیبایی نیز بهره می‌گیرد؛ تفاوت کار ادیب با کار نحوی و لغوی از همین جا هویدا می‌شود. از منظر نقد و بلاغت، نه قاعده‌مداری، به سخن بار فنی می‌دهد، نه هنجارگریزی نحوی از ارزش ادبی و فنی آن چیزی فرو می‌کاهد. به دیگر سخن، ناقدان و بلاغیان به اثر ادبی با دیدهٔ تسامح نسبت به هنجارها و معیارهای نحوی و لغوی نگریسته‌اند؛ زیرا جوهر هنری اثر به هنجارمداری نیست. البته این سخن هرگز بدان معنا نیست که ناقدان و بلاغیان از نحو فاصله گرفته‌اند؛ بلکه برعکس به زبان عادی و هنجار اهتمام ورزیده‌اند؛ زیرا اقتضای هنجارگریزی، آشنایی با هنجارهاست. در حقیقت زبان معیار، ابزار شناسایی درجهٔ انحراف سخن بوده است. ابویعقوب یوسف بن محمد بن علی سکاکی (متوفای ۶۲۶ ق.) ذیل آیهٔ شریفهٔ «... رَبِّ اِنِّی وَهَنْ الْعُظْمُ مِنِّی...» (مریم/ ۴) سیر شکل‌گیری «رَبِّ اِنِّی وَهَنْ الْعُظْمُ مِنِّی» را از آغاز (اصل معیار)، طی مراحل هشت‌گانهٔ ذیل برمی‌شمارد:



۱. یا ربِّی قد شخْتُ: ترکیب اصلی و معیار. ۲. صَعَفَ بَدَنِی وَشَابَ رَاسِی: تقریر و تفصیل بیشتر. ۳. وهنت عظامُ بدنی: انتقال از تصریح به کنایه. ۴. انا وهنت عظامُ بدنی: تقریر بلیغ‌تر به واسطهٔ بنای کنایه بر مبتدا. ۵. اِنِّی وهنت عظامُ بدنی: دخول اِنِّ بر مبتدا. ۶. اِنِّی وهنت العظامُ من بدنی: سریان سستی به استخوانها. ۷. اِنِّی وهنت العظامُ مِنِّی: تخصیص بیشتر سریان سستی به استخوانها با حذف واژهٔ بدن. ۸. اِنِّی وهن العظمُ مِنِّی: سستی فراگیر در جزء جزء استخوانها با انتقال از جمع (العظام) به مفرد (العظم) (السکاکی، ۲۰۰۰: ۳۹۵-۳۹۶).

این تحلیل، نشانگر حرکت از «أصل الکلام» یا «أصل المعنی» به زبان ادبی است. عبدالقاهر جرجانی هم در مورد صحت نحوی کلام و تقدّم زبان معیار بر زبان ادبی می‌گوید: «پس از دوری دو سخن از خطای اعرابی و سلامت کلمات، در این زمینه، یکی را از دیگری برتر می‌شماریم» (الجرجانی، ۲۰۰۴: ۳۹۹).

به هر تقدیر هنجار‌گزینی نحوی از دو حال خارج نیست؛ یا به ترکیبی غیر دستوری و نامفهوم می‌انجامد، یا نه؛ اما در هر دو حال، اثر هنجار‌گزینی در لفظ و معنا پدیدار می‌شود. این فرایند عامل توجه خواننده و تدبر او در متن می‌شود. تأثیر دیگر هنجار‌گزینی، تعدد دلالت‌های متن است که بسته به ذائقه خواننده فرهیخته و بهره‌ او از زیبایی‌شناسی متغیر است. قدا از این تعدد معنایی قرآن با تعبیر «حَمَل أَوْجُه» و معاصران با تعبیر «معنای شناور» یاد کرده‌اند.

۳. کارکردهای زیبایی‌شناختی حذف حروف جاره در قرآن کریم

حذف عناصر جمله، خلاف معیار است و با انگیزه‌های زیبایی‌شناختی در سطوح مختلف از جمله تا متمم صورت می‌پذیرد، البته حذف، منوط به وجود قرینه است تا به ابهام و پیچیده‌گویی نینجامد. یکی از نشانه‌های زیبایی حذف این است که با ظهور جزء محذوف، زیبایی و شکوه سخن از دست می‌رود:

بدان که قوم عرب در حالی یک جزء از کلام را حذف می‌کنند که جزئی ثقیل‌تر از آن هست، و با وجود ثقیل‌تر از ثقیل، یک جزء دیگر را ثقیل می‌شمارند. انگیزه آنان از این امر [(حذف جزء ثقیل با وجود جزء ثقیل‌تر)] آن است که مصادیق ثقل در سخنان بسیار نگردد... از این رو برخی اجزای حذف و برخی دیگر را برای توازن کلام نگه داشتند و همه آنها را در سخن نیاوردند تا موارد ثقل زیاد نشود... (ابن جنی، ۱۹۵۴: ۲۹۹/۲-۳۰۰).

از مقوله حذف روشن می‌شود متن ادبی، اسیر ترکیب مستقیم نیست و ترکیب بلاغی صرفاً یک شکل و قالب زبانی است که کارکردی خاص و معنایی مشخص دارد و آن گونه نیست که رولان بارت (متوفای ۱۹۸۰ م.) درباره «متن باز» گفته است (بارت، ۱۹۹۸: ۲۳، ۳۷ و ۴۷).

عبدالقاهر جرجانی درباره ارزش زیبایی‌شناختی مقوله حذف چنین می‌گوید:
آن (حذف) بابتی است دقیق، لطیف، شگفت‌انگیز و سحرگونه، زیرا ترک ذکر را از ذکر، شیواتر و نگفتن نکات را برای نکته‌گویی، پرفایده‌تر می‌بیند و خود را به گاه دم فروبستن، گویاتر می‌یابد و به گاه بیان نمودن، روشنگرتر (الجرجانی، ۲۰۰۴: ۱۴۶).

اگر برای مجموعه‌ای از الفاظ، معنایی قائل باشیم، باور به وجود دلالت برای یک لفظ به تنهایی محال است؛ زیرا دلالت از خواص ترکیب است؛ کم و کیف این ترکیب نیز در کیفیت این دلالت تعیین کننده است. از این رو حذف حرف جارّه از ترکیب کلام، دلالتی خاص به دنبال دارد. از نظر بلاغت دانان هم‌روزگار ما گونه‌ها و سطوح حذف، سه مزیت فنی برای کلام دارد:

۱) زیبایی خیره کننده (۲) ایجاز یا اقتصاد زبانی (۳) تأمل برانگیزی (محمد، ۱۹۹۶: ۱۵۳).

ادیب با حذف برخی عناصر، مخاطب را به تأمل در اسرار حذف وا می‌دارد. دریافت این اسرار همان دستیابی به لبّ معنا و جان کلام است؛ زیرا «ادیبات معناپردازی مستقیم نیست... بلکه گونه‌ای از تعقید و غموض است... که ذهن و خیال مخاطب را برمی‌انگیزد» (طبل، بی‌تا: ۹۴)؛ مثلاً در «... وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ...» (بقره/ ۹۳) «... و بر اثر کفرشان [مهر] گوساله در دلشان سرشته شد...» از نظر نحویان، مضاف به تقدیر «حُبّ» از جمله حذف شده، و به مضاف الیه یعنی «العجل» بسنده شده است (العکبری، ۱۹۷۹: ۵۲/۱). در این حذف، سه لطیفه معنایی به شرح ذیل است:

۱. حسن تعبیر: چون شأن و ارزش «حُبّ» در مقام پرستش معبود، والاتر از آن است که به واژه‌ای پست نسبت داده شود و قرین «العجل» گردد، لذا «حُبّ» از جمله حذف شد. گوساله پرستی بنی اسرائیل، پس از آیات و معجزه‌های پرشمار موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ، شایسته «حُبّ» نامیدن نبود، مقام، مقام انکار و تقبیح گوساله پرستی است، پس به اقتضای مقام، لفظ «حُبّ» حذف شد. این حذف می‌فهماند که انسانها به مثابه اشرف مخلوقات، نشاید و نباید محبت خود را ارزانی هر معبودی جز خدای یکتا نمایند.

۲. تعریض: بنی اسرائیل با گوساله پرستی، بدترین گزینه ممکن را اختیار نمودند. ذیل آیه شریفه نیز در تأیید این مطلب آمده است: «... قُلْ بِسْمَاءِ أَمْرِكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (بقره/ ۹۳) «... بگو اگر مؤمنید [بدانید که] ایمانتان شما را به بد چیزی

۱. Euphemism: «حسن تعبیر به معنای خوب سخن گفتن است و در اصطلاح بدیع، استفاده از واژگان و عبارات خوش آهنگ، خوشایند و مؤدبانه، ملایم و غیر محاوره‌ای به جای کلمات و اصطلاحات ثقیل، ناخوشایند، بی‌پرده، سخیف و کریه، خشن، گستاخانه و محاوره‌ای است» (رضایی، ۱۳۸۲: ۱۰۴).

وامی دارد». از این رو خداوند آنان را به خاطر این انتخاب ناروا به باد انتقاد می‌گیرد.

۳. تحقیر بت بنی اسرائیل با ذکر نکردن واژه «حب»؛ به این مفهوم که «العجل» کمتر از آن است که در کنار واژه‌ای والا و ارزشمند همچون «حب» بیاید.

دریافت جنبه‌ها و انگیزه‌های زیبایی‌شناختی قرآن کریم، به عوامل گوناگون از جمله مقام سخن، میزان آگاهی خواننده و پیوند او با متن و صفای قریحه بستگی دارد. مهمترین آثار و کارکردهای زیبایی‌شناختی حذف حروف جاره به شرح ذیل است:

۳-۱. ایجاز

ایجاز یا اقتصاد زبانی که بر مدار حذف است (العلوی، بی‌تا: ۹۲/۲) یکی از کارکردهای بلاغی حذف حروف جاره به شمار می‌رود؛ زیرا هم احتمال معنای متعدد پدید می‌آید و هم معنای ظریف و ژرف، در الفاظی کمتر بیان می‌شود. از نگاه علی بن عیسی رمانی (متوفای ۳۸۶ ق.) زیبایی ایجاز در این است که:

غموضی است که دست نفس را باز می‌گذارد، نفس هم در مقام حدس به هر سو می‌رود و افقهای معانی احتمالی را درمی‌نوردد، این در صورتی است که اگر معنا به یک لفظ مقید شود، از شکل بایسته خود باز مانده و مقصود را به تمامی نمی‌رساند (زغلول سلام، بی‌تا: ۲۴۹).

بنابراین خاستگاه زیبایی ایجاز، غموضی است که مخاطب را به مشارکت در کشف معنا یا معنای احتمالی فرا می‌خواند. اشاره گذرا به یک شیء، فعالیت فکر را ایجاب می‌نماید (حسین، ۱۹۷۵: ۱۱). در لزوم مشارکت‌دهی مخاطب در خوانش متن و کشف معنا، بزرگان بلاغت و نقد با یکدیگر هم‌داستان بوده‌اند (ابن رشیق، ۱۹۷۲: ۲۵/۱؛ الجرجانی، ۲۰۰۴: ۱۴۶ و ۱۷۲). البته تأثیر مشارکت خواننده در خوانش متن، تنها به زیبایی آن محدود نمی‌شود؛ بلکه مخاطب را آماده پذیرش پیام متن می‌گرداند؛ زیرا او با تلاش ذهنی خود معنا را درمی‌یابد.

ابوالفتح عثمان بن جنی (متوفای ۳۹۲ ق.) از ابوعلی نحوی در زمینه حذف حرف، نقل می‌کند: حذف حرف از کلام، خلاف قیاس است؛ زیرا علت کاربرد

حرف، اختصار و کوتاه‌گویی است؛ بنابراین لازمه حذف، اختصار مختصر است و این گونه‌ای اجحاف است. مثلاً در عبارت‌های «ما قام زيدٌ» و «قام القومُ إلا زيداً» دو حرف «ما» و «إلا» به ترتیب با نیابت از جمله‌های «نفی» و «استثنا» سبب اختصار عبارت شده‌اند (ابن جنی، ۲۰۰۱: ۲۷۳/۲). از نظر نگارنده بخش نخست سخن ابوعلی مسلم است؛ اما نتیجه‌گیری او نادرست می‌نماید؛ زیرا کاربرد حرف جارّه به انگیزه اختصار، مستلزم این نیست که با حذف اختصار مضاعف پدید آید؛ بلکه اختصار ناشی از حذف، معنایی تازه به سخن می‌دهد که بقای حرف، مانع آن است. بنابراین حذف حرف جارّه فضای معنایی جدید پدید می‌آورد و معنا را بیش از پیش فشرده می‌سازد؛ از این رو ایجاز به عنوان یکی از کارکردها و انگیزه‌های حذف حرف جارّه شناخته می‌شود.

ایجاز ناشی از حذف حرف جارّه به مثابه یکی از عوامل زیبایی‌ساز سخن، در همه نمونه‌های حذف، تطبیق‌پذیر است؛ یعنی هر جا حرف جرّ حذف شده، ایجاز هم هست. این از آن روست که حذف حرف جرّ، تعدد یا ژرفای معنای جمله را موجب می‌شود. در جمله «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا أَلِيًّا...» (اعراف/ ۱۵۵) «و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید...». «اختار قومه» در اصل «اختار من قومه» بوده است و حذف «من» دالّ بر ایجاز است. حضرت موسی عليه السلام در جستجوی صالحان قوم خود برآمد و در این راه از هیچ کوششی دریغ نورزید؛ اما به دلیل سرکشیهای بسیار قوم خود، بیش از این تعداد (هفتاد تن)، فرد صالح نیافت و حضور هفتاد تن برابر با حضور همه بنی اسرائیل است. در صورت ذکر «من» مفهوم جمله چنین بود که صالحان قوم بسیار بودند و موسی عليه السلام تنها همین گروه هفتاد نفره را برگزید. سیاق آیه که از سرکشی آنان سخن می‌گوید چنین معنایی را تأیید نمی‌کند. در تقدیر حرف محذوف این آیه دو احتمال است که هر یک از این تقدیرها دلالتی خاص را به دنبال دارد: تقدیر اول: «وَاخْتَارَ مُوسَى مِنْ قَوْمِهِ سَبْعِينَ رَجُلًا»، تقدیر دوم: «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ مِنْ سَبْعِينَ رَجُلًا». معنای تقدیر نخست همان معنای فوق‌الذکر است. اما معنای تقدیر دوم این است که موسی عليه السلام پس از یک گزینش اولیه از میان افراد منتخب، هفتاد نفر را به صورت نهایی برگزید. تقدیر دوم

با معنای انگشت‌شمار بودن صالحان قوم موسی عَلَيْهِ السَّلَام سازگار نیست و همان تقدیر نخست، برای بیان اندک‌شمار بودن صالحان قوم آن حضرت مناسب است.

در آیه شریفه **﴿وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ...﴾** (یوسف/ ۲۵) «و آن دو به سوی در بر یکدیگر سبقت گرفتند و [آن زن] پیراهن او را از پشت بدرید...» «استبقا» به معنای «تسابقا» از باب تفاعل است (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۱۵۲/۱۰) و بر رقابت طرفین دلالت دارد. حذف حرف جرّ «إلی» از فعل «استبقا»، باعث دقت و ایجاز تصویر است؛ زیرا کوشش هر دو طرف را برای سبقت بر دیگری نشان می‌دهد. حرف «إلی» بر انتهای غایت دلالت دارد، و ذکرش این شائبه را پیش می‌آورد که هدف هر دو رسیدن به درِ اتاق بوده است. ولی روشن است که هدف طرفین، صرف رسیدن به درِ اتاق نبود؛ بلکه هر یک با انگیزه خاص خود از دیگری پیشی می‌جست. یوسف عَلَيْهِ السَّلَام به فکر گریختن از چنگ هوسهای شیطانی زلیخا بود و زلیخا به خیال کامجویی. از این رو قرآن کریم با حذف حرف «إلی» که دالّ بر وجود فاصله است، از یک سو شتاب آنها را نشان می‌دهد و از سوی دیگر با برچیدن فاصله آنها با درِ اتاق، این فاصله را به صورت کوتاهترین مسافت ممکن تصویر می‌کند. آن دو چندان پرشتاب از پی هم می‌دویدند که گویا با در، فاصله‌ای نداشتند. با این تفصیل، بیان معنای مورد نظر با ذکر حرف جارّه «إلی» تناسب ندارد. به دلیل واقع‌گرایی قرآن کریم در روایت داستان، ذکر حرف مورد نظر مناسب نیست؛ زیرا واقعیت – همان گونه که گفته شد– گریختن هر یک از دو طرف با تمام شتاب و توان بود. این امر با توجه به معنای انتهای غایت «إلی» تناسب ندارد و انسجام متن را خدشه‌دار می‌کند.

نظیر این ساختار را در عبارت **﴿فَاسْتَبَقُوا الْخَيْرَاتِ﴾** از آیه شریفه ذیل می‌یابیم: **﴿...لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِنَبِّئُكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبَقُوا الْخَيْرَاتِ...﴾** (مائده/ ۴۸) «... اگر خدا می‌خواست شما را یک امت قرار می‌داد ولی [خواست] تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید...». در این تصویر، مؤمنان در جایگاه آزمون الهی‌اند. رقابتی نفس‌گیر در کارهای خیر در جریان است. در این موقعیت، فرصت مجددی نیست. نقطه بازگشت همگان، پیشگاه خداست: **﴿...إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا...﴾** (مائده/ ۴۸). البته در این سبقت‌جویی کسی مانع

دیگران از انجام نمی‌شود و خداوند صرفاً بنا به مجاز، ماده «استباق» را آورده و مراد «منافسه» (رقابت) است (ابن عاشور، ۲۰۰۰: ۱۲۶/۵). گزینش مجازی واژه «استبقوا»، خود بر شدت رقابت دلالت دارد. بنابراین مخاطبان آیه در موقعیتی ویژه‌اند که نه با سستی و درنگ سازگار است، نه با قناعت به کسب امتیاز و خیر اندک. برای تصویر فعلیت حضور در رقابت، شدت آن، لزوم اجابت بی‌درنگ این دعوت و تشویق مؤمنان به پیشی جستن از یکدیگر، حرف جرّ «إلی» حذف می‌شود؛ زیرا نشانگر فاصله زمانی و مکانی مؤمنان با موقعیت رقابت است. افزون بر این حذف «إلی» ضرورت پایان‌ناپذیری سبقت‌جویی و لزوم دم‌غنیمت شمردن مؤمنان برای انجام کار خیر و رغبت فزاینده به آن را تصویر می‌کند؛ اما ذکر «إلی» برای این سبقت‌جویی و رقابت فشرده، بعد زمانی و نقطه پایان و حدّ و اندازه نشان می‌دهد، مانند: ﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ...﴾ (حدید/ ۲۱) [برای رسیدن] به آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است [و] برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند بر یکدیگر سبقت جوید...». ذکر «إلی» در این سبقت‌جویی، نشان می‌دهد که غایت مورد تمنای مؤمنان، رسیدن به مغفرت الهی و بهشت با اوصاف مذکور است؛ به عبارت دیگر نقطه پایانی را معین نموده است. اما بیان معانی فشرده یادشده در آیه ۴۸ سوره مبارکه «مائده» بدون حذف حرف جرّ ممکن نیست.

۲-۳. شمول معنا

یکی از اغراض یادشده برای حذف جارّ «اتساع» است (ابن جنی، ۲۰۰۱: ۴۴۶/۲) که در این مقاله از آن به «شمول معنا» یاد می‌شود. البته مراد نحویان از حذف جارّ در بیان این غرض، حذف مضاف بوده، نه حذف حرف جرّ؛ اما در اینجا با بررسی نمونه‌های قرآنی روشن می‌شود شمول و گستردگی معنا، با حذف حرف جارّ نیز رخ می‌دهد. منظور از شمول معنا این است که حرف جرّ، معنا را به یک موقعیت زمانی یا مکانی خاص محدود می‌کند. این امر گاه با معنای مورد نظر ناسازگار است؛ به همین دلیل با حذف حرف، زمینه شمول و گستردگی معنا را فراهم

می آورند. در آیه شریفه: ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (اعراف / ۱۶) «گفت پس به سبب آنکه مرا به بیراهه افکندی من هم برای [فریفتن] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست» حرف «علی» از فعل «لأَقْعُدَنَّ» حذف شده است. در این آیه «علی» به معنای «استعلا» یا «ظرفیت» است. اگر «علی» به دنبال فعل «لأَقْعُدَنَّ» می آمد، هجوم و سوسه های شیطانی به یک جهت محدود می شد؛ اما حذف «علی» مانع تقييد «قعود» به یک جهت یا موقعیت خاص می شود. بر این اساس، سراسر مسیر زندگی انسان کمینگاه ابلیس است. خطر شیطان محدود به موقعیت و جهتی مشخص نیست. انسان در هر گام و هر نفس از زندگی، باید مراقب و سوسه های شیطانی باشد. آیه بعد هم این معنا را تأیید می کند؛ زیرا از اعلان جنگ ابلیس به انسان خبر می دهد و نبردی را به پهنه تمام ابعاد وجودی انسان ترسیم می کند: ﴿مَنْ لَأَتِيَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ (اعراف / ۱۷) «آنگاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت». در این آیه تصویر هجومهای شیطانی از جهات چهارگانه به انسان ﴿مَنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ﴾ مؤید نکته یادشده است، و منظور از جهات چهارگانه، قوای چهارگانه انسان (عاقله، غضبیه و...) است (الطباطبائی، ۱۳۹۷: ۳۸/۸).

در جمله ﴿وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ﴾ از آیه ذیل هم، ماده «قعود» با حذف حرف جرّ «علی» به کار رفته: ﴿... فَأَقْتُلُوا الشِّرْكَينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ...﴾ (توبه / ۵) «... مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید...» و علت حذف، اطلاق دلالت فعل است. این حذف، دو نکته در بر دارد:

نخست: لزوم پیگرد جدی مشرکان پس از سپری شدن ماههای حرام فهمیده می شود؛ به گونه ای که هیچ نقطه امن و گریزگاهی برای مشرکان نمی ماند. در حقیقت از حذف این دریافت می شود که مسلمانان باید از هر موقعیت و فرصت ممکن علیه آنان بهره بگیرند.

دوم: تهدید و ارباب مشرکان. با این فرمان مؤگد، مشرکان در هیچ زمان و

مکانی احساس امنیت و آرامش نمی‌نمایند؛ زیرا همهٔ زمانها و مکانها را در نظرشان کمینگاهی گریزناپذیر می‌نمایند.

۳-۳. مبالغه

بیان مبالغه آمیز یک معنا در زبان عربی شیوه‌ها و سطحهای گوناگون دارد که در ساده‌ترین شکل خود با استفاده از ساختارهای اسمی مبالغه آمیز، مانند «علام» و «علامه» محقق می‌شود. حذف حرف جرّ نیز یکی از شگردهای بیان مبالغه است، مانند عبارت: ﴿يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ﴾ در آیه شریفه ﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوا كُرْهًا إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ (توبه / ۴۷) «اگر با شما بیرون آمده بودند جز فساد برای شما نمی‌افزودند و به سرعت خود را میان شما می‌انداختند و در حق شما فتنه‌جویی می‌کردند و در میان شما جاسوسانی دارند [که] به نفع آنان [اقدام می‌کنند] و خدا به [حال] ستمکاران داناست».

«ییبغونکم» در اصل «ییبغون لکم» است (الفراء، ۱۹۵۵: ۴۴۰/۱؛ الازهری، ۲۰۰۱: ۳۶۷/۱؛ الطباطبائی، ۱۳۹۷: ۳۰۳/۹). اینکه منافقان در صدد فتنه‌انگیزی میان مسلمانان بوده و هستند، امری مسلم است. اما نکتهٔ مورد نظر در این حذف، تبیین حد و اندازهٔ فتنه‌جویی آنان است. حذف لام جارّه از فعل گویای این است که منافقان نه تنها برای افتادن شما در دام فتنه می‌کوشند؛ بلکه در این فتنه‌جویی تا آنجا پیش می‌روند که فتنه شما را پیوسته از هر سو در بر گیرد و وجودتان از فتنه بازشناخته نشود. به بیان دقیق‌تر آنها می‌خواهند شما خود، فتنهٔ مجسم و تمام‌عیار شوید. در این آیه شریفه، کاربرد اسم مبالغه «سَمَاعُونَ لَهُمْ» کنایه از کسانی است که از سخنان منافقان متأثر می‌شوند و تأکیدی است بر فتنه‌جویی بی‌اندازهٔ نفاق‌پیشگان؛ زیرا این اسم مبالغه، به زمینه‌های تأثیرپذیری مخاطبان آیه از فتنه‌گران اشاره دارد.

در عبارت ﴿...الْإِنِّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ...﴾ (هود / ۶۰) «... آگاه باشید که عادیان به پروردگارشان کفر ورزیدند...». در آیهٔ ۶۸ همین سوره، همین ترکیب ﴿كَفَرُوا رَبَّهُمْ﴾ دربارهٔ قوم ثمود آمده است. عامل جرّ محذوف از «کفروا» را «باء» و مضاف مقدر «نعمه» دانسته‌اند (العکبری، ۱۹۷۹: ۴۱/۲). سبب حذف از خود ترکیب به دست نمی‌آید

و باید در پرتو فضای آیه آن را دریافت. سیاق آیه می‌گوید قوم «عاد» آیات و نشانه‌های خدا را انکار کردند و رهنمودها و توصیه‌های پیامبران خدا را نادیده گرفتند. پس از بیان مفصل سرکشها و انکارهای آنان، طی آیات ۵۰ تا ۵۸ سوره مبارکه «هود»، به اختصار کارهای ناپسند آنها را در یک آیه می‌آورد: «وَتَلَكَّ عَادٌ جَحْدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ» (هود/ ۵۹) «و این [قوم] عاد بود که آیات پروردگارش را انکار کردند و فرستادگانش را نافرمانی نمودند و به دنبال فرمان هر زورگوی ستیزه‌جوی رفتند». انکار نشانه‌های خدا و نافرمانی از دستورهای فرستادگان او و پیروی از زورگویان ستیزه‌جوی، در آیه مورد بحث (آیه ۶۰) کفر به خدا و انکار مستقیم او شمرده شده است. در همین زمینه در تفسیر آیه ۶۸ همین سوره که با همین ترکیب «كَفَرُوا رَبَّهُمْ» و سیاق مشابه درباره قوم ثمود است، آمده که کفرورزی آنان به موارد گفته شده «در واقع - کفر مستقیم به خداست، این حقیقتی بزرگ است که بشر آن را فراموش می‌کند یا نادیده می‌گیرد و حساب خدا را از رسولانش جدا می‌کند» (المدرسی، ۱۴۰۶: ۹۰/۵). در تفسیری دیگر درباره کفرورزی قوم ثمود آمده است: «گویا آنان با عدم اعتراف، چهره حقیقت را پنهان کردند» (الحسینی الشیرازی، ۱۴۰۰: ۶۵/۱۲). اکنون این پرسش به ذهن می‌رسد که از تعبیر «كَفَرُوا رَبَّهُمْ» نیز معنای کفرورزی درک می‌شود، پس حذف حرف جار چه تأثیری دارد؟ پاسخ این است که وجود فضایی سراسر انکار و سرکشی نسبت به آیات و رسولان الهی اقتضای این را دارد که شدت و عمق کفرورزی قوم عاد و ثمود را برجسته نماید؛ لذا حذف حرف جرّ به کمک تصویر این امر آمد.

به تناسب بحث از مبالغه، در پایان این بخش، لازم به ذکر است که میان مبالغه در قرآن کریم و ادبیات، تفاوتی مبنایی وجود دارد. مبالغه‌های قرآنی با واقعیت و حقیقت منطبق و سازگارند و بی‌هیچ کم و کاستی، گزاره‌هایی از عین واقعیت و حقیقت است. اما این واقعیتها و حقایق از حدّ و اندازه درک قاصر بشر فراتر است؛ از این رو آنها را مبالغه خوانده است. اما مبالغه‌های ادبی از واقعیت دور و بیگانه‌اند؛ به طوری که وقتی پذیرفتیم یک تصویر ادبی، مبالغه‌آمیز است، باورش روا نیست.

۴-۳. تأکید

همان گونه که افزودن حروف جارّه، زیادت تأکید را موجب می‌شود، مانند ذکر حرف جارّه «باء» در خبر لیس در دو آیه ذیل: ﴿الَيْسَ الضُّبْحُ بَقَرِيبٍ﴾ (هود/ ۸۱) و ﴿الَيْسَ اللَّهُ بِأَخْلَمَ الْحَاكِمِينَ﴾ (تین/ ۸)، حذف این حروف نیز در تأکید پیام متن، نقش آفرین است؛ به این ترتیب که سخن در حالت عادی، مانند یک جریان پیوسته است. با ایجاد یک برجستگی خاص در آن، مانند حذف یکی از عناصر سخن، گفتمان ناپیوسته می‌شود. به عبارت دیگر زنجیره گفتار از روال عادی و معمول خود خارج می‌شود؛ همین خروج از یکنواختی، موجب دریافت جنبه تأکیدی سخن می‌شود.

خداوند خطاب به حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و همسرش فرمود: ﴿... وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ...﴾ (بقره/ ۳۵) حذف حرف جرّ «ل» یا «مِن» ملهم این نکته است که هرگز -حتی یک گام- نزدیک این درخت ممنوعه نشوید، و یا خیال نزدیک شدن آن را هم به سر راه ندهید. این تأکید جدّی از حذف حرف جرّ دریافت می‌شود؛ زیرا «ل» یا «مِن» بیانگر فاصله و غایتند و خداوند با حذف این فاصله، نهی موجود در عبارت قرآنی را تأکید کرده است. البته عوامل تأکید نهی تنها به حذف حرف جرّ محدود نیست؛ عدول از لفظ «ثمرة» به «شجرة» و عدول از «أكل» به «قرب» نیز از عوامل لفظی تأکیدند. نمونه‌های این حذف، در ترکیب‌های مشابه قرآنی آمده است، مانند: ﴿... لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى...﴾ (نساء/ ۴۳) و ﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ...﴾ (انعام/ ۱۵۲) و ﴿وَلَا تَقْرَبُوا الرِّزْقَ...﴾ (اسراء/ ۳۲) و مخاطبان را از برداشتن کمترین و کوچک‌ترین گام در راستای موارد نهی شده بر حذر داشته و شدت حرمت آن را به روشنی بیان کرده است.

در ماجرای موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خوانیم: ﴿قَالَ خذْهَا وَلَا تَخَفْ سَعِيدَهَا سِرِّهَا الْأُولَى﴾ (طه/ ۲۱) «فرمود آن را بگیر و مترس، به زودی آن را به حال نخستینش باز خواهیم گردانید». حذف حرف جارّه «إلى» با توجه به معنای انتهای غایت، مشعر به تأکید معناست. در این آیه ترس شدید موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از رخدادهای شگفت‌انگیز پیرامونش، ایجاد می‌کند به شکلی خاص، آرامش و اطمینان از دست رفته به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بازگردانده شود. حذف حرف «إلى» بخشی از این بار معنایی را به دوش می‌کشد؛ بدین ترتیب

که با حذف حرف دالّ بر انتهای غایت که گویای وجود فاصلهٔ زمانی است، خداوند برداشتن فاصله میان در دست گرفتن مار و بازگرداندنش به عصا را به پیامبرش تأکید می‌کند و به او چنین القا می‌کند که ما به محض به دست گرفتن مار، آن را در دم، به عصا مبدل می‌گردانیم.

نتایج

- بررسی نقش حروف جاژه به عنوان عوامل مؤثر معنایی در سطح جمله و سیاق، یکی از ابعاد قرآن کریم است که به بازخوانی نیاز دارد؛ زیرا ذکر، حذف، جایگاه و متعلق این حروف، هر یک به نوبهٔ خود، نشانه به شمار می‌رود و تحلیل دقیق قرآن، به لحاظ کردن بیشترین نشانه‌های ممکن در سطح جمله و سیاق بستگی دارد.

- حذف حروف جاژه در قرآن کریم یک مختصهٔ سبکی و از جلوه‌های هنجارگریزی نحوی است.

- گرچه حذف حرف جاژه یک هنجارگریزی نحوی است، تأثیر آن از رو ساخت به ژرف ساخت نیز می‌رسد.

- شگرد حذف، متن قرآن را به متنی باز و گسسته تبدیل نموده، در نتیجه فضایی مناسب برای تأمل آگاهانهٔ خواننده فراهم آورده است.

- انگیزهٔ حذف حروف جاژه در قرآن کریم، زیبایی شناختی محض نیست؛ بلکه هدف اصلی انتقال بی‌کم و کاست، اثربخش و نگرش‌ساز معنا به مخاطب است.

- مهمترین کارکردهای زیبایی شناختی حذف حروف جاژه در قرآن کریم عبارتند از: ایجاز، شمول و گستردگی معنا، تأکید و مبالغه.

کتاب‌شناسی

۱. ابن‌الانباری، ابوالبرکات عبدالرحمن بن محمد، *الانصاف فی مسائل الخلاف بین التحویین البصریین و الکوفیین*، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت، دار الفکر، ۱۹۸۲ م.
۲. ابن جنی، ابوالفتح عثمان، *الخصائص*، تحقیق، محمدعلی النجار، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۲۰۰۱ م.
۳. همو، *المنصف*، قاهره، مطبعة مصطفى البابي الحلبي، ۱۹۵۴ م.
۴. ابن رشيق القيرواني، ابوعلی الحسن، *العمدة فی محاسن الشعر و آدابه و نغده*، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، الطبع الرابع، بیروت، دار الجیل، ۱۹۷۲ م.
۵. ابن عاشور، محمد الطاهر، *تحریر التنویر (تفسیر ابن عاشور)*، بیروت، مؤسسة التاریخ، ۲۰۰۰ م.
۶. ابن عقیل، بهاء‌الدین عبدالله، *شرح ابن عقیل*، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، الطبع السادس، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۸ ش.
۷. ابن مالک، ابو عبدالله محمد، *شرح الکافیة الشافیة*، تحقیق محمد عبدالمنعم هریدی، مکه المکرمه، مطبوعات مرکز البحت العلمی و احیاء التراث الاسلامی بجامعة أم القرى، ۱۹۸۲ م.
۸. ابن منظور، ابو الفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم، *لسان العرب*، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ ق.
۹. ابن عییش، موفق‌الدین عییش بن علی، *شرح المفصل فی علوم العربیة*، تحقیق جماعه من العلماء، تهران، ناصر خسرو، بی تا.
۱۰. الازهری، ابومنصور محمد بن احمد، *معجم تهذیب اللغة*، تحقیق ریاض زکی قاسم، بیروت، دار المعرفه، ۲۰۰۱ م.
۱۱. بارت، رولان، *نظریة النص*، ضمن «دراسات فی النص و التناصیه»، ترجمه محمد خیر البقاعی، حلب، مرکز الانماء الحضاری، ۱۹۹۸ م.
۱۲. برکات، ابراهیم، *نزع الخافض دراسة فی عوامل النصب فی التراث النحوی*، مصر، المنصوره، دار الوفاء، ۱۹۸۶ م.
۱۳. الجرجانی، ابوبکر عبدالقاهر بن عبدالرحمن محمد، *دلایل الإعجاز*، تحقیق ابوفهر محمود محمد شاکر، الطبع الخامس، قاهره، مکتبه الخانجی، ۲۰۰۴ م.
۱۴. حسن، عباس، *النحو الوافی*، الطبع الثالث، قاهره، دار المعارف، ۱۹۶۶ م.
۱۵. حسین، عبدالقادر، *اثر النحاة فی البحت البلاغی*، بیروت، دار نهضة مصر، ۱۹۷۵ م.
۱۶. الحسینی الشیرازی، سید محمد، *تقریب القرآن الی الازهان*، بیروت، دار الوفاء، ۱۴۰۰ ق.
۱۷. الدمیاطی الشافعی، محمد، *حاشیة الخضری علی شرح ابن عقیل علی الفیة ابن مالک*، تحقیق الشیخ محمد البقاعی، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر، ۲۰۰۱ م.
۱۸. رضایی، عربعلی، *واژگان توصیفی ادبیات*، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۲ ش.
۱۹. زغلول سلام، محمد، *اثر القرآن فی تطوّر النقد العربی*، الطبع الثالث، قاهره، دار المعارف، بی تا.
۲۰. الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، *المفصل فی علم العربیة*، تحقیق سعید محمود عقیل، بیروت، دار الجیل، ۲۰۰۳ م.
۲۱. سزریان م، سعید و میرجلال‌الدین کزازی، *فرهنگ نظریه و نقد ادبی*، تهران، مروارید، ۱۳۸۸ ش.
۲۲. السکاکی، ابویعقوب یوسف بن محمد بن علی، *مفتاح العلوم*، تحقیق عبدالحمید هنداوی، بیروت، منشورات محمد علی بیضون، دار الکتب العلمیه، ۲۰۰۰ م.
۲۳. سیویه، ابویسر عمرو بن عثمان بن قنبر، *الکتاب*، تحقیق عبدالسلام هارون، الطبع الثالث، بیروت، دار

- الکتب العلمیه، ۱۹۸۸ م.
۲۴. صفوی، کورش، *از زبان شناسی به ادبیات*، جلد اول: نظم، چاپ سوم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ۱۳۸۳ ش.
۲۵. الطباطبائی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، الطبع الثالث، طهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۷ ق.
۲۶. طیل، حسن، *علم المعانی تأویل و تقدیم*، قاهره، مکتبه الایمان، د.ت.
۲۷. العکبری، ابوالقاء عبدالله بن الحسین بن عبدالله، *املاء ما من به الرحمن من وجوه الاعراب و القراءات فی جمیع القرآن*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۹۷۹ م.
۲۸. علوی مقدم، مهیار، *نظریه های نقد ادبی معاصر (صورتگرایی و ساختارگرایی)*، چاپ سوم، تهران، سمت، ۱۳۸۱ ش.
۲۹. العلوی، یحیی بن حمزة بن علی بن ابراهیم الیمنی، *الطراز المتضمن لاسرار البلاغه و علوم حقائق الاعجاز*، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی تا.
۳۰. الفراء، ابوزکریا یحیی بن زیاد، *معانی القرآن*، تحقیق احمد یوسف نجاتی، محمد علی النجار، طهران، ناصر خسرو، ۱۹۵۵ م.
۳۱. فضل، صلاح، *بلاغه الخطاب و علم النص*، کویت، عالم المعرفه، ۱۹۹۲ م.
۳۲. المبرد، ابوالعباس، *المقتضب*، تحقیق محمد عبدالخالق عضیمه، قاهره، عالم الکتب، ۱۳۸۵ ق.
۳۳. محمد ابوموسی، محمد، *خصائص التركيب*، الطبع الرابع، قاهره، مکتبه وهبه، ۱۹۹۶ م.
۳۴. المدرسی، سید محمد تقی، *من هدی القرآن*، بیروت، دار الهدی، ۱۴۰۶ ق.